
نگذار به بادبادک‌ها شلیک کنند

فریده چیچک‌اوغلو

مترجم

فرهاد سخا



نسترنما

تهران

۱۳۹۸

www.nestran.com

مقدمه

آنجا که باریش^۱ را شناختم نه گلی بود و نه «چناری سرسوده به آسمان»^۲. حتی سیمیت^۳ فروش با آن صدای بریده بریده اش نمی توانست پای به آن جا نهد. تنها پرندگان بودند که گاهی در حیاط سنگی می نشستند.

باریش به من آموخت که چگونه بر بال پرندگان به دشت های دوردست سفر کنم. در کلمات نصفه و نیمه ای او واقعیت و رؤیا چنان درهم می آمیخت که گویی تمام زشتی های دنیا ابری می شد و از آسمان نصفه و نیمه ای ما می گذشت و می رفت. در آن حیاط سنگی از او آموختم که چگونه بادبادک های خیالی را به پرواز درآورم.

۱. اسم قهرمان داستان که به معنای «صلح» است.

۲. اشاره است به شعر ناظم حکمت: «یک سرو... سروی که ریشه اش در خاک و سرش در میان ابرها بود...»

۳. نانی حلقه ای شکل که در ترکیه مرسوم است.